

شعر کرونایی

با کلاس! ماسک بزن

اسماعیل امینی

هموطن! ماسک بزن، عشق من! ماسک بزن، غر نزن! ماسک بزن
با کلاس! ماسک بزن، آس و پاس! ماسک بزن، بی حواس! ماسک بزن
عسلک! ماسک بزن، بانمک! ماسک بزن، گنده بک! ماسک بزن
خوشگله! ماسک بزن، زلزله! ماسک بزن، آکله! ماسک بزن
دم کلفت! ماسک بزن، حرف مفت! ماسک بزن، هر کی گفت ماسک بزن
بچه جون! ماسک بزن، مهر بون! ماسک بزن، حیف نون! ماسک بزن
لاغری! ماسک بزن، مادری! ماسک بزن، دختری! ماسک بزن
عاقلی! ماسک بزن، جاهلی! ماسک بزن، خوشگلی! ماسک بزن
پاچه خوار! ماسک بزن، با دلار ماسک بزن، رانت خوار! ماسک بزن
جیگرم! ماسک بزن، دخترم! ماسک بزن، پسر! ماسک بزن
ای زرنک! ماسک بزن، ای قشنگ! ماسک بزن، ای پلنگ! ماسک بزن
کله قند! ماسک بزن، خالی بند! ماسک بزن، خود پسند! ماسک بزن
پاپتی! ماسک بزن، غیرتی! ماسک بزن، سنتی! ماسک بزن
عابری! ماسک بزن، شاعری! ماسک بزن، تاجری! ماسک بزن
چالشی! ماسک بزن، ورزشی! ماسک بزن، ارزشی ماسک بزن
اهل مد! ماسک بزن، خود به خود ماسک بزن، هر چی شد ماسک بزن

عطسه

عبدالجبار کاکایی

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاسک
بهر طلب طعمه پر و بال بیاراسک
بر بال و پر خود ژل و الکل زد و فرمود
امروز دهان همه مان صاف شد از ماسک
پایین تر از این گر بروم از نظر تیز
بینم سرموی وزغی سوخته در جاسک
ناگه ز کمینگاه یکی ناقل پنهان
زد عطسه ی تندى و بیفکند بر او راسک
اینش عجب آمد که ز یک بینی کوچک
این تیزی و این تندى عطسه ز کجا خاسک
بر خاک فرود آمد و با خس خس سینه
لختی نظر خویش گشاد از چپ و از راسک
چون نیک نظر کرد به منقار بلندش
گفتا ز که نالیم؟ بزن ماسک، بزن ماسک



دل‌تنگم

محمدتقی عزیزیان

طالع اگر مدد کند الکی آورم به کف
ماسک زنم سر دماغ، ژل بزنم زهی شرف
جز کرونا کمر نیست، هیچ کسی به قتل من
سرفه اگر کند کسی، جیم شوم به هر طرف
الکل و ماسک می زنم، دستکش و ژلم به دست
ای کرونا نشسته ای، تیرزنی بر این هدف؟!
جمع کنند روی هم، ماسک مگر گران شود
یاد خدا نمی کنند، محترمان بی شرف
بی خبرند ناقلان، ماسک بزن و لا تقل
غرق شیوع گشته شهر، ماسک بزن و لا تخف
بسته شده است هر کجا، ای کرونا برو به رو
تا که شود دوباره باز، مشهد و کربلا، نجف

وقت دعا

علیرضا قزوه

چه رازها که هدر رفت و روزها که هیا شد
چه می کنید اگر خاک هم پر از کرونا شد؟
اگر که سقف و ستون های خانه پر شد از آتش
و بال گردن ما بدتر از هزار وبا شد
چه آتشی است که افتاده در جهان؟ چه عذابی ست
شبیه صبح قیامت، شبیه روز جزا شد!
همیشه قسمت ما درد بود و داغ و جدایی
دوباره آه و غم و غصه، سهم آینه ها شد
چراغ های توسل! به روی دست بگیرید
به مضطربان پریشان بگو که وقت دعا شد
دعا کنیم که با عقل و عشق و صبر و توکل
هزار قفل شکست و هزار پنجره وا شد
چه دیده اید خدا را که شاید از پس طوفان
هزار باد موافق رفیق کشتی ما شد
ز عقل و حکمت و تقوی مدد بگیر که شاید
کلید معجزی روزگار، دست شما شد

